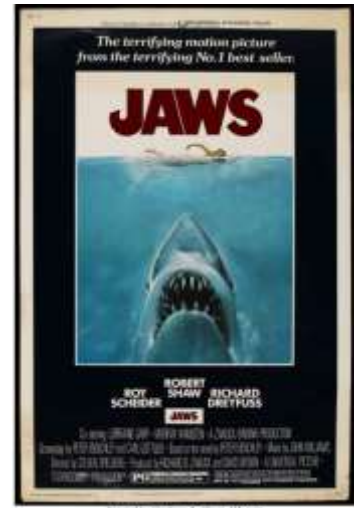


«آرواره‌ها» فیلمی از «اسپیلبرگ»، در توجیه جنایات اتمی آمریکا



«آرواره‌ها» (Jaws) فیلمی آمریکایی و هالیوودی، به کارگردانی «استیون اسپیلبرگ» و محصول سال ۱۹۷۵ میلادی است. فیلم داستانی از حمله‌های یک کوسه بزرگ سفید به انسان‌ها و تلاش‌های یک افسر پلیس برای نگاهبانی از مردم در برابر این کوسه است. «آرواره‌ها» بر پایه‌ی رمانی به همین نام، نوشته‌ی «پیتر بنچلی» (Peter Benchley) ساخته شده‌است. این فیلم، اولین فیلم مهم «اسپیلبرگ» محسوب می‌شود که برای او شهرت جهانی آورد و یک‌شبه او را معروف و پولدار کرد. بیشتر شهرت فیلم به خاطر سبک نوآورانه و خاص خود در آن سال‌ها بود که بسیار در سطح جهانی دیده شد. این فیلم نه تنها پرفروش‌ترین فیلم سال شد و تا سال ۱۹۷۷ پرفروش‌ترین فیلم جهان بود، بلکه اکنون با محاسبه‌ی نرخ تورم یکی از ده فیلم پرفروش تاریخ، با محاسبه‌ی نرخ تورم است. این فیلم همچنین جز ۲۵۰ فیلم برتر تاریخ سینما در سایت IMDb است و در پانصد فیلم برتر تاریخ سینما به انتخاب مجله امپایر جزو ده فیلم اول است. به نظر خیلی‌ها بهترین فیلم اسپیلبرگ محسوب می‌شود.^۱ بودجه‌ی تولید فیلم «آرواره‌ها» ۸ میلیون دلار و فروش آن چهارصد و هفتاد میلیون دلار بوده است.^۲ یعنی تهیه‌کنندگان آن، بیش از پنجاه برابر سرمایه‌گذاری انجام‌شده، سود کرده‌اند.

وقتی فیلمنامه، عین رمان نیست ...

کسانی که چگونگی نگارش فیلمنامه‌ها را در عالم سینما و تلویزیون دنبال می‌کنند، به خوبی از کم‌وکیف پیوند، میان فیلمنامه‌ها و رمان‌ها مطلع هستند و می‌دانند بسیاری از فیلمنامه‌ها از روی رمان‌ها یا داستان‌های کوتاه و بلند با تغییرات بسیار، «اقتباس» شده‌اند و بعضی نیز «عیناً» با همان محتوا به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند.

^۱ ویکی‌پدیا؛ مدخل «آرواره‌ها».

^۲ سایت همشهری آنلاین.

در نگارش فیلمنامه‌ها بنا، بر این نیست که هر فیلمسازی صددرصد به رخدادها و شخصیت‌های یک کتاب وفادار بماند و دقیقاً همان را تحویل بینندگان اثر خود بدهد. تغییراتی که در فیلمنامه، نسبت به متن رمان یا داستان مزبور اتفاق می‌افتد، جهات مختلفی دارد و به عناصر متعددی ربط پیدا می‌کند؛ از جمله:

- امکانات تدارکاتی و هزینه‌ی ساخت بعضی صحنه‌ها،

- اقتضائات متفاوتی که دنیای «تصویر» با دنیای واژگان» دارد،

- پسند مردم،

- و از همه مهم‌تر: تفاوت منویات و دیدگاه‌های اعتقادی یا سیاسی فیلمنامه‌نویس و بعضاً کارگردان با نویسنده‌ی رمان یا داستان.

در این صورت اخیر، تغییرات فیلمنامه نسبت به منبع اصلی، گاه بسیار مهم می‌شود و از پشت‌صحنه‌های جالبی حکایت می‌کند.

«آرواره‌ها» اثر اسپیلبرگ از این دست است. وقتی کسی از «آرواره‌ها» سخن می‌گوید از دو مقوله‌ی متفاوت حرف می‌زند: یکی «رمان آرواره‌ها» و دیگری «فیلم آرواره‌ها».

در این نوشتار کوتاه، می‌خواهیم به تفاوت مهمی در فیلم نسبت به متن کتاب اشاره کنیم که شاید توجه به آن، رمزگشایی از آغاز موفقیت چشمگیر اسپیلبرگ در عرصه‌ی سینمای هالیوود هم باشد.

معمولاً علاقه‌مندان سینما بر این باورند که فیلم «آرواره‌ها» فیلمی است در ژانر وحشت که از یک کوسه‌ی سفید آدمخوار در آب‌های ساحلی و جدال آدمیان با این ماهی هیولاسان سخن می‌گوید. ما در این نوشتار برآنیم که بگوییم جز این، «آرواره‌ها» فیلمی است با یک لایه‌ی پنهان که عامدانه و کاملاً هوشمندانه به آن تزریق شده است: «آرواره‌ها» فیلمی است در توجیه دروغین چرایی حمله‌ی وحشیانه‌ی اتمی آمریکا به دو شهر مسکونی ژاپن («هیروشیما» و «ناگازاکی») و اجتناب‌ناپذیرخواندن آن حملات و تأیید و تحسین غیرمستقیم آن اقدام هولناک توسط اسپیلبرگ!

رمان «آرواره‌ها» و نویسنده‌اش «پیتر بنچلی»

رمان «آرواره‌ها» سال ۱۹۷۴م. منتشر شد و تا پایان همان سال، بیش از پنج میلیون و پانصد هزار نسخه از آن به فروش رفت و به مدت چهل هفته در صدر پر فروش‌ترین کتاب‌ها قرار گرفت.^۳

نویسنده‌ی این رمان، «پیتر بنچلی» در سال ۱۹۴۰م. در شهر نیویورک متولد شد. او پسر «ناتانیال گوارد بنچلی» رمان‌نویس معروف و نوه‌ی رابرت بنچلی، فکاهی‌نویس مشهور آمریکاست. او در سال ۱۹۶۱ از دانشگاه هاروارد در رشته‌ی ادبیات انگلیسی فارغ‌التحصیل شد. وی به مدت سه سال در مجله‌ی اخبار هفته به عنوان گزارشگر و سردبیر و مدتی هم به عنوان نویسنده‌ی نطق‌ها و سخنرانی‌های جانسون (رئیس‌جمهور سابق آمریکا) فعالیت داشت.^۴ یعنی بنچلی هم مسیرهای به اصطلاح آکادمیک و دانشگاهی را پیموده است، هم در جایگاه بالای اجتماعی و سیاسی قرار داشته و هم از روزنامه‌نگاران مطرح بوده است. او به جهت پیشینه‌ی خانوادگی به‌طور موروثی با «رسانه» و «قلم» پیوند داشته است. بنچلی در سال ۲۰۰۶م. درگذشت.

^۳ آرواره‌ها؛ پیتر بنچلی؛ آرش نصیرزاده؛ نسل نواندیش؛ تهران؛ ۱۳۸۴ (چاپ اول)؛ ص ۶.

^۴ همان.

خلاصه‌ی داستان رمان «آرواره‌ها»

خلاصه‌ی داستان رمان «آرواره‌ها» چنین است:

آمیتی (Amity) شهری است ساحلی که درآمد اصلی مردم آن در تمام طول سال از طریق سفرهای تابستانی گردشگران به آنجا تأمین می‌شود. «یک تابستان موفق می‌توانست تمام بی‌حاصلی زمستان را جبران کند. در زمستان، جمعیت آمیتی حدود هزار نفر بود و در یک تابستان خوب، جمعیت آن، به‌حدود نُه هزار نفر می‌رسید. این چندهزار مهمان تابستانی می‌توانستند یک‌سال زندگی خوب را برای مردم آمیتی تأمین کنند.» یک تابستان بد، به‌سرعت باعث می‌شد تا کاسبان محلی ورشکسته شوند و در نتیجه با خانواده‌های خود از آمیتی مهاجرت کنند. آن‌وقت قیمت زمین، خانه‌ها، مغازه‌ها و موقعیت‌های گوناگون شغلی بسیار پایین می‌آمد و عملاً شهر می‌مُرد.

ماجرای رمان از زمانی آغاز می‌شود که کوسه‌ای آدمخوار، درست با شروع فصل تعطیلات، به دختری که شبانه برای شنا وارد دریا شده بوده، حمله و او را تکه‌پاره می‌کند و می‌بلعد؛ صبح روز بعد، پلیس، سرزن و بخش‌های دیگری از جسد او را که آب به‌ساحل آمیتی آورده، می‌یابد.

«مارتین برادی» (Brody) رئیس پلیس شهر می‌کوشد تا برای تأمین امنیت شناگران، ساحل را تعطیل کند؛ ولی با مقاومت شهردار «لاری وگان» (Lary Vaughan) و بانندی که منافع کلان‌شان در گروهی برگزاری یک تابستان شلوغ و پر از گردشگر است، مواجه می‌شود و با تهدید به برکنارشدن مجبور می‌شود، خبر حمله‌ی کوسه را اعلام نکند. منافع «لاری وگان» شهردار آمیتی با یکی از خرده‌پاهای مافیای نیویورک گره خورده است.^۵ باز شدن ساحل، منافع وگان را تأمین می‌کند، ولی برای مردم خطرناک است. برادی در معرض خلع شدن از جایگاه خود به‌عنوان رئیس پلیس شهر است و هیچ چاره‌ای جز همراهی با خواسته‌های وگان ندارد، اما درعین حال این همراهی بی‌حدومرز نیست و تأمین امنیت مردم برای برادی یک اولویت جدی است. برادی اگر بداند برکنار شدنش، امنیت شناگران را تأمین می‌کند، مرد پیمودن این راه هست، اما همه‌ی قرائن نشان می‌دهد که اگر او مقاومت بیش از اندازه کند، برکنار می‌شود و ساحل هم با همه‌ی خطراتش به‌روی شناگران گشوده می‌گردد.

در اندک‌زمانی اوضاع به‌سرعت تغییر می‌کند و کوسه‌ی آدمخوار دوباره در جمع شناگران ظاهر می‌شود و یکی دیگر از شناگران را که پسر نوجوانی است به شکل فجیعی تکه‌پاره می‌کند و می‌بلعد. این‌بار خبر حمله‌ی کوسه در مطبوعات به‌چاپ می‌رسد و موضوع، رسانه‌ای می‌شود.

برادی بی‌درنگ ساحل را تعطیل می‌کند ولی باز هم خود و خانواده‌اش از جانب بعضی افراد باند مافیایی آمیتی و به‌خاطر بستن ساحل، مورد تهدید واقع می‌شوند.

درعین‌حال، مسئولان شهر به‌ناچار برای شکار کوسه، جایزه تعیین می‌کنند. این اقدام باعث ایجاد هیجانی برای تصاحب جایزه می‌شود ولی قایق‌رانان، حریف کوسه نیستند و به فاصله‌ی کوتاهی «بن گاردنر» یکی از قایق‌داران آمیتی که در پی کوسه بوده است، در قایق خود مورد حمله‌ی کوسه قرار می‌گیرد و کشته می‌شود.

^۵ همان؛ ص ۱۶۵.

با توجه به وضعیت پیش آمده، مدیریت شهری آمیتی، یک شکارچی حرفه‌ای و خشن کوسه، به نام «کوئینت» (Quint) را با پرداخت مبلغ کلان مورد درخواست وی، به استخدام درمی‌آورد. کوئینت روزی چهارصد دلار دستمزد می‌گیرد و دنبال همکاری برای خود است. برادی، داوطلبانه حاضر می‌شود به کمک کوئینت برود تا هرچه زودتر کوسه‌ی آدمخوار را از پای درآورد.

بین شرح وقایع مربوط به کوسه، زندگی خانوادگی برادی نیز برای خواننده ترسیم می‌شود. مارتین برادی و هلن شفر (Ellen Shefer) اگرچه از دو طیف متفاوت اجتماعی هستند، ولی شیفتگی هلن به مارتین که او را «مردی قوی، دوست‌داشتنی، ساده، مهربان و بی‌ریا می‌دانست»^۶ به ازدواجشان منجر شده است؛ ولی هلن این روزها در حال بازنگری زندگی خود است و از آنچه بر او گذشته راضی نیست. او با خود می‌اندیشد شاید اگر با کس دیگری ازدواج کرده بود، خوشبخت‌تر می‌شد.

ورود «مت هوپر» که دانشمندی اقیانوس‌شناس است صحنه‌ی زندگی هلن را تغییر می‌دهد. هوپر بنا به دوستی و به دعوت «هاری میدوز» (Harry Meadows) تنها روزنامه‌نگار آمیتی، وارد این شهر شده است. هلن در جوانی قرار بوده، با «دیوید هوپر» برادر بزرگ‌مت ازدواج کند، ولی دیوید کس دیگری را انتخاب می‌کند.

مت - یا آن‌طور که هلن او را صدا می‌زده است: متیو (Matthew) - مجرد مانده است و دوستدار هلن است. این دو به دور از چشم برادی با هم ملاقات ساده‌ای دارند، اما روحیه‌ی مردانه‌ی برادی طوری است که اطلاع او از این دیدار، ممکن است به انهدام کانون خانوادگی‌شان بیانجامد.

مت هوپر در جایگاه یک اقیانوس‌شناس می‌گوید: «کوسه‌ها رؤیای من‌اند. آن‌ها واقعاً زیبا هستند. یک موجود تکامل یافته که از هر پرنده‌ای خوش‌اندام‌تر است. پُرمزورترین موجود روی زمین. هیچ‌کس نمی‌داند که او چگونه در مسیر زندگی‌اش مخصوصاً وقتی گرسنه است، این قدر باشتاب حرکت می‌کند. حدود دویست و پنجاه نوع کوسه وجود دارد که هر یک با دیگری تفاوت دارد. دانشمندان تلاش زیادی می‌کنند تا چیزهای تازه‌ای درباره‌ی زندگی آن‌ها کشف کنند و به‌زودی به نتایج خوبی هم خواهند رسید. مردم دوهزار سال است که می‌خواهند در برابر هجوم کوسه‌ها از خود دفاع کنند، اما هنوز راه درستی را پیدا نکرده‌اند.»^۷

در قایقی که برای شکار کوسه‌ی آدمخوار حرکت می‌کند، مت هوپر نیز همراه کوئینت و برادی وارد می‌شود و با خود قفس امن مخصوص شنا در محیط‌های خطرناک زیردريا را هم همراه می‌آورد. او می‌خواهد از نزدیک، خیلی نزدیک این کوسه‌ی سفید را ببیند. هوپر به‌خواسته‌ی کوئینت همراهی با او را می‌پذیرد. کوئینت کسی را می‌خواهد که از ماهیگیری چیزهایی بداند یا حداقل قایقرانی بلد باشد. هوپر به‌طمع تصویربرداری از کوسه، به اصرار خود داخل قفس مخصوص می‌شود و قفس را به آب می‌اندازد.

اگرچه هوپر به سلاح کُشنده‌ای که عبارت است از یک نوع دارت پرتاب‌شونده‌ی مجهز به باروت است، مجهز می‌باشد ولی در عمل وقتی زیر آب کوسه به قفس او حمله می‌کند نمی‌تواند از سلاحی که دارد استفاده کند؛ کوسه قفس را درهم می‌شکند و هوپر را می‌بلعد.

^۶ همان؛ ص ۲۴.

^۷ همان؛ ص ۱۲۴.

جنگ برادی و کوئینت با کوسه ادامه می‌یابد و در نهایت اگرچه کوسه قایق را خرد می‌کند ولی کوئینت نیز ضرباتی کاری به کوسه می‌زند. در جنگ با کوسه، طناب نیزه به پای کوئینت می‌پیچد و کوسه او را با خود زیر آب می‌برد و غرق می‌سازد.

برادی تنها بازمانده‌ی این جدال، در حالی که هیچ فاصله‌ای با کشته شدن توسط کوسه ندارد و آرواره‌های کوسه آماده‌ی گرفتن اوست، نجات می‌یابد. درست در آخرین لحظات، به واسطه‌ی تأثیر زخم‌های کشنده و کاری‌ای که کوئینت قبلاً به کوسه وارد کرده است، کوسه می‌میرد و برادی به سمت ساحل شنا می‌کند. البته یکی دو روز قبل توسط «هاری میدوز» تنها روزنامه نگار آمیتی، از رئیس پلیس مارتین برادی با این عبارات اعاده‌ی حیثیت شده است:

آگهی قدردانی

بعد از اولین حمله‌ای که به آمیتی شد، مردی با اراده‌ای خستگی‌ناپذیر، سعی در برگرداندن امنیت ازدست‌رفته داشت. این مرد رئیس پلیس مارتین برادی است. بعد از حمله‌ی اوّل رئیس برادی می‌خواست تا به عموم، اعلام خطر و ساحل را تعطیل کند، اما بعضی که محتاط‌تر بودند - از جمله نویسنده‌ی همین مقاله - به او گفتند که اشتباه می‌کند. ما دست به خطر زدیم و اشتباه کردیم. بعضی‌ها بعد از حمله‌های بعدی درس عبرت گرفتند. رئیس برادی هم به‌خوبی ساحل را تعطیل کرد، ولی او را تهدید کردند و به او تهمت‌های ناروا زدند. ایستادگی و سماجت رئیس برادی تنها چیزی بود که دوباره حقیقت را اثبات کرد. ما باید قدر این انسان و وظیفه‌شناس را بدانیم و به شهامت و استقامتش احترام بگذاریم.^۸

بعضی تفاوت‌های فیلم با رمان و توضیحاتی درباره‌ی چرایی آن

از جمله تفاوت‌های فیلم با رمان آرواره‌ها، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- در فیلم اسپیلبرگ فساد درونی، برخلاف رمان، چیز چشم‌گیری نیست و اقدامات شهردار علیه برادی، بیشتر چیزی از سر جهل و خوش‌خیالی است تا آن‌که در پس‌پشت ممانعت از تعطیلی ساحل، «فساد مافیایی» در کار باشد.

- مت‌هوپر در این فیلم یک دانشمند شجاع است و با دانش و تخصص خود به مبارزه با کوسه برمی‌خیزد. او در نقطه‌ی مقابل برادی نیست و هیچ رابطه‌ای هم با همسر برادی ندارد. او انسانی پاک است که درکنار کوئینت و برادی سعی در نجات جان مردم آمیتی دارد. در فیلم هوپر اگرچه درون قفسش مورد حمله‌ی وحشیانه‌ی کوسه قرار می‌گیرد، ولی موفق به نجات جان خود می‌شود و درعین حال کپسول اکسیژنی که برای انجام مطالعات دریایی با خود همراه آورده است، ناخواسته باعث نابودی کوسه می‌شود.

- کشنده‌ی کوسه در فیلم، کوئینت نیست. بلکه خود ناخدا کوئینت هم توسط کوسه به شکل وحشتناکی بلعیده می‌شود و این مارتین برادی (رئیس پلیس) است که با استفاده از کپسول اکسیژنی که مت‌هوپر (دانشمند) با خود آورده است، به شکلی استثنایی، کوسه را نابود می‌کند.

- در رمان، شخصیت کوئینت و پیشینه و سابقه‌ی او چندان کاویده نمی‌شود. اما سن او ذکر می‌شود که تقریباً شصت‌ساله است، همچنین معلوم می‌شود که اگرچه کوئینت از گرفتن پول از شهرداری آمیتی خرسند است لیکن پول هدف اصلی او

^۸ همان؛ صص ۲۸۷ و ۲۸۸.

نیست؛ در فیلم اما کوئنت شخصیتی دیگر دارد. او از سربازان آمریکایی است که در جنگ علیه ژاپنی‌ها شرکت داشته است. کوئنت تعریف می‌کند که از خدمه‌ی ناو ایندیاناپولیس (The USS Indianapolis) بوده است. این ناو در مأموریتی فوق‌العاده‌ی سری، دو بمب اتمی را از سواحل سانفرانسیسکو آمریکا تا جزیره‌ی تینیان (Tinian) - پایگاه هواپیماهای بمب افکن‌های آمریکایی در اقیانوس آرام - حمل می‌کرده است که در مسیر بازگشت مورد حمله‌ی یک زیردریایی ژاپنی - یعنی یک هیولای مرگ‌آفرین، ضربه‌زننده و نیرومند زیر دریا - قرار می‌گیرد و غرق می‌شود. غرق کشتی ایندیاناپولیس از فجایع مشهور دریایی است. جز حدود سیصد نفر از هزار و صد خدمه‌ی کشتی نجات پیدا نمی‌کنند و بسیاری از آن‌ها طعمه‌ی کوسه‌های آدمخوار می‌شوند. نیروی دریایی آمریکا به دلیل فوق‌سری بودن مأموریت آن اساساً تا پنج روز متوجه غرق شدن ایندیاناپولیس نمی‌شود و تصادفاً بازمانده‌ی افراد، توسط یک هواپیمای آمریکایی رؤیت می‌شوند و نجات پیدا می‌کنند. کوئنت یکی از همین سربازان است که شاهد کشته شدن هم‌زمان خود و بلعیده شدن‌شان توسط کوسه بوده است. کوئنت نماینده‌ی نظامیان نسل گذشته‌ی آمریکا (قبل از استفاده از بمب اتمی) است که به سبب عدم کارآیی سلاح‌شان محکوم به نابودی‌اند و رئیس پلیس برادی نماینده‌ی نسل تازه‌ی نظامیان آمریکایی است که با تکیه به ابزاری که فردی دانشمند (با ایفای نقش دریفوس یهودی) در دسترسش می‌گذارد، موفق به نابودی دشمن آمریکایی‌ها می‌شود، دشمنی با آرواره‌هایی بس قوی و خردکننده!

- مرگ کوسه در رمان، در اثر زخم‌هایی است که نیزه‌های پرتاب‌شده توسط کوئنت بر بدن کوسه ایجاد می‌کند؛ اما در فیلم زخم‌های ناشی از پرتاب نیزه و شلیک گلوله‌های متعدد، هیچ اثری بر کوسه ندارد و کوسه، نه تنها قایق را غرق می‌کند و قفس ایمنی را از هم می‌درد، بلکه ناخدا کوئنت را هم می‌بلعد و خلاصه همه چیز به نفع کوسه، تمام شده به نظر می‌رسد. نابودی ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی کوسه در فیلم به این ترتیب رخ می‌دهد که کوسه پس از بلعیدن ناخدا کوئنت به برادی نیز حمله می‌کند، ولی برادی که در آن لحظات مرگبار برای دفاع از خود جز کپسول اکسیژن هوپر چیزی را در دسترس ندارد، همان را به سمت کوسه پرتاب می‌کند که برحسب اتفاق لای دندان‌های تیز آرواره‌های کوسه گیر می‌کند و وقتی کوسه برای دومین بار به برادی حمله می‌کند تا کار او را هم یکسره کند، برادی که این بار به تفنگ خود دسترسی پیدا کرده است، با شلیک‌های پیاپی، بالاخره موفق می‌شود کپسول اکسیژن را هدف قرار دهد و نه از طریق مقابله‌های معمول و با زخم گلوله، بلکه با ایجاد انفجاری عظیم در دهان کوسه سر او را متلاشی می‌کند و کوسه را منهدم نماید.

در رمان «آرواره‌ها» مت هوپر، دانشمند ماجرا، توسط کوسه کشته می‌شود، اما در فیلم «آرواره‌ها» او زنده می‌ماند و مارتین برادی، پیروزی بر کوسه را که مدیون کپسول اکسیژنی است که وی به همراه آورده، با هوپر تقسیم می‌کند و هر دو با هم به سمت ساحل نجات شنا می‌کنند.

به نظر می‌رسد اسپیلبرگ با این افزایش‌های کاملاً جهت‌دار به رمان پیتر بنچلی، با فیلم خود به بینندگان - خصوصاً بینندگان آمریکایی - می‌گوید، کوسه‌ی آدمخوار نمادی از دشمن ژاپنی است که مردم و سربازان آمریکایی را به قتل می‌رساند و هیچ جور هم از بین رفتنی نبوده است، مگر آنکه زمینه‌ی نابودی او توسط دانشمندان با مهیا ساختن کپسول اکسیژن فراهم می‌آمده و با اجرای شجاعانه‌ی یک عملیات انفجاری قوی توسط حامی امنیت مردم - یعنی رئیس پلیس برادی - کوسه‌ی نیرومند، نابود می‌شده است.

کپسول اکسیژن که نشانه‌ی حیات و زندگی است، برای کوسه‌ی هیولاسان، مرگ و نابودی را به ارمغان می‌آورد تا زندگی مردم و نیروهای مسلح آمریکا - که رئیس پلیس برادی نماد نسل حاضر در صحنه‌ی ایشان است - بیش از این در خطر نیافتد، از دست نرود و تفریح و اقتصاد و معاش و شادی و نشاط شناگران آمریکایی در ساحل دریا، محفوظ بماند.

در فیلم آرواره‌ها، کپسول اکسیژن نماد انرژی اتمی است که در عین حیات بخشی و ایجاد شرایط مناسب برای تنفس، در وقت ضرورت، به دست نیروهای مسلح آمریکا، می‌تواند بسان یک بمب انفجاری قوی، کاسه‌ی سر هیولایی چون آن کوسه‌ی عظیم‌الجثه‌ی آدمخوار را متلاشی کند.

ناخدا کوئینت هم نماینده‌ی تمام سربازان آمریکایی است که هیولای تکنولوژیک ژاپن در قالب یک زیردریایی با اژدرهای مهییش آنان را به کام مرگ فرستاده است. سربازانی که بدون یک انفجار اتمی توان دفاع از خود را نداشته‌اند؛ همچنان که کوئینت در برابر این کوسه‌ی خاص نیز به آن شکل فجیع بلعیده می‌شود.

البته این روشن است که دو انفجار اتمی در نقاط مسکونی ژاپن و علیه مردم غیرنظامی و زنان و کودکان نژاد زرد - و نه سفیدپوستان - جز یک جنایت جنگی هولناک، بی‌رحمانه، نژادپرستانه و سفاکانه نام دیگری ندارد.

کارشناسان زبده‌ی نظامی ژاپن و دانشمندان‌شان می‌توانستند انفجار اتمی را در صحرایی - نظیر نوادا - شاهد باشند تا بدون نیاز به قتل عام وحشت‌بار زنان و کودکان، جنگ با تسلیم ژاپنی‌ها به پایان برسد. تاریخ واقعی جنگ جهانی دوم، به‌طور قطع غیر از چیزی است که نیروهای پیروز در آن - یعنی آمریکا و متفقانش - برای ما از طریق فیلم و رمان و مستندهای گوناگون و کتاب‌های خاطرات سیاسیون و ژنرال‌های‌شان، روایت کرده و می‌کنند.

دسترسی به دانش اتمی و تدارک انفجار اتمی با همراهی ارتش ایالات متحده، به‌نص تاریخ علم، کار یهودی‌ها بوده است و آمریکا در جایگاه ابرقدرتی خود همیشه ممنون و مدیون دانشمندان یهودی بوده و هست. آنان هرگز «ماری کوری»، «اوتو هان»، «انیشتین»، «آپنهاایمر»، «کلاوس فوخز»، «لیز مایتنر» و «لئو زیلارد» را فراموش نخواهند کرد.^۹

بازیگر نقش «مت هوپر»، در فیلم آرواره‌ها، «ریچارد دریفوس» هنرپیشه‌ای یهودی است که جز نام خانوادگی‌اش، یعنی «دریفوس» (Richard Stephen Dreyfuss) که از مشهورترین نام‌های خانوادگی یهودیان در دنیاست، آرایش ریش و لباسش نیز در طول فیلم ناخودآگاه من بیننده را یاد نقش دانشمندان یهودی می‌انداخت!

آیا می‌توان تصور کرد، همه‌ی محتوای افزوده‌شده‌ی اتمی به «رمان آرواره‌ها» در تبدیل به «فیلم آرواره‌ها»^{۱۰} واقعاً هدف دیگری داشته است؟

هالیوود مجموعه‌ای است یهودی، برای تأثیرگذاری بر اعتقادات، باورها، آرمان‌ها، اندیشه‌ها، فرهنگ‌ها، رفتارها، قومیت‌ها، ملیت‌ها، کشورها، نژادها و زبان‌های گوناگون بشری که انجام هرگونه دست‌کاری و تحریف را برای خود در راستای اهداف یهودیان سلطه‌جو مُجاز می‌شمارد. در «آرواره‌ها»، هالیوود با تمرکز بر ضمیرناخودآگاه جمعی از مخاطبان خاص - یعنی منتقدان جنایات اتمی آمریکا در ژاپن - پیام غیرمستقیم فیلم را که در بستری عمومی از وحشت و ترس ناشی از بلعیده شدن توسط کوسه القا می‌شود، ارائه می‌کند. پیام اسپیلبرگ این است: «ژاپن مثل یک کوسه‌ی مهیب، به جان ما آمریکاییان افتاد و به تکه‌پاره کردن ما مشغول شد. ژاپن را از طریق سلاح‌های معمولی و متعارف در جنگ هدف قرار دادیم، ولی فایده‌ای نداشت. اگر او را با انفجار اتمی نابود نمی‌کردیم، همه‌ی ما را از بین می‌برد. بنابراین همچنان که کشتن یک کوسه‌ی بزرگ، نیرومند و آدمخوار با یک انفجار قوی ممنوع نیست، به تسلیم کشاندن ژاپن نیز با بمب اتمی و با همکاری بین دانشمندان یهودی و نیروی نظامی آمریکا، هم کاری ممنوع و نادرست نبوده است!»

این همه در حالی است که تاریخ جنگ جهانی دوم بر دروغ‌های گوناگون چنین پیامی، گواه است.

^۹ فاتحین جهانی؛ لوئیس مارشالکو؛ عبدالرحیم گواهی؛ انتشارات حامیان آزادی قدس؛ تهران؛ ۱۳۹۱؛ صص ۳۳۲-۳۱۷.

^{۱۰} کاملاً بایست توجه داشت که «فیلم» مخاطبانی بسیار فراگیرتر و معمولاً ساده‌انگارتر از «کتاب» دارد.

مرور گذرای پایان جنگ جهانی دوم

توجه به تاریخ بمباران اتمی، از این جهت مهم است که بطلان مجموعه‌ای از توجیحات بی‌پایه در مورد ضرورت این اقدام وحشیانه را به‌طور آشکار به نمایش می‌گذارد. در رسانه‌های جمعی به‌ندرت اعلام می‌شود که آلمان در تاریخ هشتم ماه می، یعنی سه ماه قبل‌تر، تسلیم شده بود. دولت آمریکا از یک کمیته‌ی ویژه درخواست نموده بود که میان استفاده از بمب اتم یا تهاجم سراسری به ژاپن یکی را برگزینند. دو راه حل دیگر که عبارت بودند از محاصره‌ی دریایی ژاپن و نیز نشان‌دادن اثرات ویران‌کننده‌ی این بمب در یک منطقه‌ی غیرمسکونی به مقام‌های ژاپنی هرگز مورد بررسی قرار نگرفتند.^{۱۱}

در ششم اوت ۱۹۴۵ آمریکا نخستین بمب اتم را بر روی شهر «هیروشیما» فرو انداخت و موجب مرگ ۱۳۵۰۰۰ غیرنظامی شد. در نهم اوت، آمریکا دومین بمب اتم خود را بر روی شهر «ناگاساکی» انداخت و ۷۵۰۰۰ نفر را کشت و مجروح کرد.^{۱۲}

«این باور ژاپنی‌ها، که متفقین هرگز بمب اتم را بر روی یک کشور سفیدپوست مانند آلمان فرو نمی‌انداختند و دلیل استفاده‌ی آن بر علیه ژاپن، زردپوست بودن آن‌ها به شمار می‌رفته»^{۱۳} اگر در کنار دیدگاه‌های نژادپرستانه‌ی یهودیان سلطه‌جو قرار گیرد، معنای عمیق‌تری هم پیدا می‌کند.

بمب اتمی، با قدرت فراوانش در کشتار جمعی، توسط یهودیان طراحی و ساخته شد و هم‌اینک نیز در اختیار ایشان است. کشف رادیوم در دسامبر ۱۸۹۸ رسماً توسط ماری کوری و همسرش اعلام شد. مطالعه‌ی رادیوم باعث تغییرات بنیادی در دانش بشر نسبت به خواص و ساختمان ماده شد و مفهوم انرژی اتمی را مطرح ساخت.^{۱۴}

درباره‌ی ریشه‌ی یهودی ماری کوری چه در فرانسه، و چه در آمریکا سخنانی مطرح بوده است.^{۱۵} عبدالله امین‌زاده ناسی، نویسنده‌ی یهودی ایرانی، نیز مادام کوری را یهودی می‌داند.^{۱۶}

ژاک لانزمن (Lanzmann) نویسنده‌ی صهیونیست فرانسوی با صراحت اعلام می‌کند: «دانشمندان یهودی بودند که بمب اتمی را اختراع کرده‌اند».^{۱۷}

آری! این دانشمندان یهودی دست‌اندرکار تولید بمب اتمی بوده‌اند:

- آلبرت اینشتین،

- کلاوس فوخنز (Klaus Fuchs) از دوستان نزدیک آلبرت اینشتین،

- لیز مایتنر (Lise Meitner)،

- لئو زیلارد (Leo Szilárd) از یهودیان بوداپست،

^{۱۱} تاریخ نیمه نخست قرن بیستم؛ سی. آ. لیدز؛ همایون حنیفه‌وند مقدم؛ ناشر: نشر سرنا؛ تهران: تابستان ۱۳۶۳؛ ص ۳۴۵-۳۵۰.

^{۱۲} با استفاده از دایرة‌المعارف فارسی، جلد دوم، بخش دوم؛ به سرپرستی غلامحسین مصاحب؛ ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر)؛ تهران: ۱۳۸۱؛ ص ۲۹۹۶ و ۳۳۳۴.

^{۱۳} تاریخ نیمه نخست قرن بیستم؛ ص ۳۵۰.

^{۱۴} تاریخچه‌ی کشف عناصر شیمیایی؛ «د. ن. تریفونوف» و «و. ن. تریفونوف»؛ عبدالله زرافشان؛ ناشر: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران: ۱۳۷۱؛ ص ۲۱۲.

^{۱۵} داستان زندگی ماری کوری؛ رابرت ریید؛ مسعود برزین؛ ناشر: انتشارات بهجت؛ تهران: بهار ۱۳۶۴؛ ص ۲۸۴ و ۳۹۵.

^{۱۶} صبح امید (شامل شرحی مبنی بر عوالم اسلام و یهود)؛ عبدالله امین‌زاده ناسی؛ بی‌نا؛ بی‌جا؛ بی‌تا؛ ص ۶۰.

^{۱۷} آن‌که به خدا ایمان داشت و آن‌که به خدا ایمان نداشت؛ ژان گیتون و ژاک لانزمن؛ عباس آگاهی؛ ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ تهران: ۱۳۷۴؛ ص ۲۱۲.

- رابرت اُپنهایمر (Robert Oppenheimer) یک یهودی آلمانی که یکی از شاخص‌ترین و معززترین نمایندگان شووینسم (میهن پرستی افراطی) جهان مدارانه‌ی یهودی است،
 - اوتو هان (Otto Hahn)،
 - پونتکوروو (Pontecrovo) پروفیسور ایتالیایی،
 - جانوسی (Jánosi) پروفیسور مجاری،
 - ادوارد تیلر (Teller).^{۱۸}

همواره ریاضی‌دان‌های توانایی در بین یهودیان وجود داشته‌اند. علاوه بر این، اساساً به نظر می‌رسد تحقیقات اتمی با روحیه و ذهنیات یهودیان بسیار سازگار است. انفجار اتمی یک دانش نوعاً یهودی است.^{۱۹}

همچنان که تولید بمب اتمی، دانشی ویژه‌ی یهودیان سلطه‌جو است، توجیه به‌کارگیری بمب اتمی و دفاع از جنایات اتمی آمریکا، نیز گویی امری صهیونیستی است! به سهولت می‌توان حدس زد، در صورت انجام تحقیقی جامع، جز «اسپیلبرگ»، شخصیت‌های متعدّد یهودی و صهیونیست دیگری نیز یافته شوند که با تحریف‌های گوناگون و به‌طور غیرمستقیم و چه‌بسا مستقیم، سعی در تطهیر جنایات اتمی آمریکا کرده‌اند و می‌کنند.

بررسی آثار گوناگون صهیونیستی اسپیلبرگ، از جمله فیلم‌های «مونیک»، «فهرست شیندلر» و «دوئل»، در راستای تأمین اهداف آشکار و پنهان یهودیان سلطه‌جو، بسیار لازم است.

^{۱۸} فاتحین جهانی؛ ص ۲۲۸-۲۲۶.

^{۱۹} همان؛ ص ۲۲۷.